

# استبداد شاهان پهلوی

امیر فیض- حقوقدان

در ردیف ایمیل های جاوید ایران که صورت آن میرسد، مقاله ای آمده از ایرانیارگرامی آقای امیر سپهر که از سالهای دور در ارتباط با سنگربوده اند، درود برایشان.

مقاله ایشان بمناسبت همه پرسى کشور ترکیه حاوی مطالبی قابل توجه و آموزنده بود؛ موفق باشند با سپاس.

دران مقاله در دفاع از استبداد شاهان پهلوی مطالبی ریزش شده بود که از نظر سیاسی و برداشت عمومی کاملاً درست و از نظر فلسفی قابل توضیح است.

استبداد به معنای رفتار خودکامه و یا خودسرانه و یا دلبخواهی است. **در جوامع امروزی کسی را نمیتوان یافت که مستبد باشد** زیرا وجود قوانین مانع اقدامات خودسرانه و یا دلبخواهی میشود و اگر مورد مبتلابه قانون نباشد و انجام آن بهر کیفیت در اختیار انسان ها قرار داده شده باشد معنای استبداد مصداق پیدا نمیکند.

**اما حکومت استبدادی آن نوع حکومتی است که قدرت سیاسی در دست یک حاکم خود گمارده باشد.**

با ملاحظه تعریف فلسفی حکومت استبدادی ملاحظه میشود که شرائط حقوقی در تعریف حکومت استبدادی در زمان سلطنت شاهان پهلوی وجود نداشته است، زیرا:

♣ شاهان پهلوی هیچکدام **خود گمارده** نبوده اند (خود گمارده معمولاً کسی است که جنگ و خونریزی میکند و خود را رهبر کشور میخواند) شاهان پهلوی بموجب قانون اساسی و بر سیاق سنت سلطنت ایران که از زمان کورش موهبت الهی و مامور خداوند شناخته میشدند به شاهی رسیده اند.

♣ در دوران سلطنت **شاهان پهلوی قدرت سیاسی** هرگز در اختیار یک نفر آنهم شاه نبوده است قدرت سیاسی بر طبق تعریف قانون اساسی و جریان اجرائی آن در اختیار قوه مجریه یعنی دولتی که برای اعتماد مجلس انتخاب میشود قرار داشته است.

♣ در نظام شاهنشاهی ایران شاه اساساً فاقد قدرت اجرائی است، و نظرات و فرامین او زمانی میتواند حیثیت و اعتبار اجرائی پیدا کند که دولت کشور با آن موافقت کند و مسئولیت اجرای آن فرمان را هم محول وزیر مربوطه است.

♣ با توجه به اینکه برای تطبیق موقعیت حقوقی یک حکومت با حکومت استبدادی دوش شرط یعنی **خودگمارده بودن و انحصار قدرت سیاسی** در دست همان شخص خودگمارده لازم است و هرگاه که یکی از ارکان فوق الذکر مفقود باشد حکومت نمیتواند استبدادی تلقی شود لذا با ملاحظه اینکه

شرایط وارکان لازم برای شکل گیری حکومت استبدادی در سلطنت شاهان پهلوی موجود نبوده نمیتوان آن دوران را استبدادی نامید.

❁ کسانی که دوران سلطنت شاهان پهلوی را دوران استبداد مینامند، مبنای اظهار نظرشان متوجه تغییرات و پسند های جامعه مذهبی ایران است که بخصوص در زمان سلطنت رضاشاه کبیر در جریان سقوط قرار گرفته بود و اگر رضاشاه توجهی به تغییر جامعه و اخلاق و باورهای آن نداشت هرگز و ابدا مستبد و یا دیکتاتور نامیده نشده است، تاریخ و جریان کشف حجاب نشان میدهد که از همان تاریخ عنوان مستبد برای رضاشاه کبیر انتخاب و همگانی شد و باز همان تاریخ نشان میدهد که چون شاهنشاه ایران به مسائل مذهبی مورد عادت مردم و مساجد توجه کمتری داشتند و از مستبد از جانب قشر مذهبی برای ایشان مصرف نمیشد.

### شهادت بنده

در سالهای نخست سلطنت رضاشاه کبیر حمام ها فاقد دوش بود و همگی از آب خزینه که بسیار هم داغ و چرک و کثیف بود استفاده میکردند، روزی که حمام ها مجبور به نصب دوش شدند من که با پدرم حمام رفتیم گفتم پدر این حمامی چه مرد خوبی است؛ گفت چطور؟ گفتم دوتا شیر گذاشته که بشود از آب ولرم استفاده کرد و انسان را آب داغ نسوزاند؛ با کمی تغیر و ناراحی گفت: «پسر دارند دینمون را از ما میگردند» (نقل شده در کتاب خاطرات وکیل دربار)

حساست ملایان قشری در زمان رضاشاه در این حد بود که تبدیل خزینه به آب لوله کشی با تعبیر از دست دادن دین روبرو میشد، معلوم است که افراد مذهبی آن زمان ناچار بودند که اقدامات اصلاحی رضا شاه را به استبداد تلقی کنند.



❁ در جوامع سیاسی امروزه به حکومت هائی که قوانین موضوعه را با شدت اجرا میکنند و مسامحه ای در کار ندارند از جانب روشنفکران مستبد نامیده میشود و اساسا روشنفکران همواره با واژه مستبد خو گرفته اند و همانند آن شده که اگر حکومت را مستبد ندانند

در زمره روشنفکران قرار داده نمیشوند.

آنچه عرض شد یک جریان قدیمی است که از بغل انقلاب کبیرفرانسه زانیده شد؛ در زمان انقلاب فرانسه پیامد ها و کشمکش هائی که بوجود آمد این فکر روئیده شد که روشنفکران بدرد مملکت داری نمیخورند و بهتر است که این گروه همچنان درسنگر انتقاد و نشان دادن راه و چاره مشغول باشند و قدرت اجرائی کشور بدست کسانی داده شود که حتی به زور جامعه را در جهتی که روشنفکران در نظر دارند یعنی بسوی ترقی و تعالی پیش ببرند، و چنین بود که فکراستبداد منور در زمان بناپارت بنام بناپارتیسم بوجود آمد (در ایران باستان آمده که راه و رسم استبداد منور را اسکندر برقرار ساخت).

❁❁ در ایران خودمان هم چه در جریان مشروطیت و چه بعد از آن نقش روشنفکران و احتجاجات آنها کار را بجای رسانید که بسیاری از دستاورهای انقلاب مشروطیت نا امید شدند و به حکایت تاریخ پس از جنگ بین الملل اول فکر استبداد منور در بین گروهی از ایرانیان خارج از کشور رخ نشان داد؛ آقایان کاظم زاده ایرانشهر- مرتضی علوی - جمالزاده - تقی زاده - علامه قزوینی و دکتر افشار مردانی بودند که در مجله کاوه تنه‌راه نجات ایران را یافتن یک ابرمرد میدانستند، یک افسرجوان و مستبد که بایستیبانی قوه قهریه تمامی خرده قدرتهای ایران آنروز را درهم کوفته و دولتی مقتدر را بنا نهد و این زمان مصادف با قدرت یافتن حزب نازی و رهبری هیتلر و موسیلینی و قدرت گرفتن استالین است و ژنرال فرانکو و آتاتورک در ترکیه و رضاشاه کبیر است.

❁❁ در تحول تاریخ قرن هیجدهم آمده است؛ در قرن ۱۸ در فرانسه و روسیه و برخی مناطق از آلمان بخصوص پروس این گرایش در میان روشنفکران تقویت شده بود که به منظور مقابله با مقاومت های نیروهای باقیمانده اشراف فنودالی و کلیسا و بسط و تعمیق مدرنیزاسیون نیاز به وجود حکومت های استبدادی متمرکزی است که بر اساس جهانی بینی به تغییر نظام قضائی و حقوقی و تعلیم و تربیت بپردازد.

## دستآورد

این تحقیق مختصر، شهادت میدهد که آنچه روشنفکران ایرانی مقیم خارج از کشور و آنچه انقلابیون فرانسوی، انقلاب کبیر فرانسه و مشتاقان تحولات اجتماعی کشور آلمان و سایر کشورها میخواستند رضاشاه کبیر در ایران انجام داد و قدرت های فنودالها و پایگاه های حکمرانی مراجع تقلید را محدود و جامعه را به سوی جهان بینی مدرن که مشتمل بر تغییر نظام قضائی و تعلیم و تربیت و سایر شئون اجتماعی بود پیش برد.